

مختار نامه عطار نیشابوری
باب سی و هشتم: در صفت لب و دهان
معشوق

فهرست مطالب

- شماره ۱: لعلت که خجل کرد گل رعنا را ۳
- شماره ۲: چون دیده به روی تو نظر بکشاید ۴
- شماره ۳: جانم که به لب از لب لعل تو رسید ۵
- شماره ۴: زلف تو سرد از دستی دارد ۶
- شماره ۵: ای کرده پسند از دو جهان چاره منت ۷
- شماره ۶: بنگر که دلم چه کوزه مظلوم نمود ۸
- شماره ۷: لعل تو برات کامرانی دهم ۹
- شماره ۸: چون توبه تو گناه خواهد افتاد ۱۰
- شماره ۹: زانکه که مرا سوی تو آهنگ افتاد ۱۱

- شماره ۱۰: فرمودن لعل آبدارت بر من ۱۲
- شماره ۱۱: ای جان همه جهان ز کوچه لب تو ۱۳
- شماره ۱۲: دل نیست کز آن ماه بر نجد هرگز ۱۴
- شماره ۱۳: ای ماه به چهره یا گلی یا سمنی ۱۵
- شماره ۱۴: از وعده کز دل به غمت میافند ۱۶
- شماره ۱۵: آنجا که سر زلف تو جانها سیرد ۱۷
- شماره ۱۶: آن خنده خوش اگر چه پیوسته بهست ۱۸
- شماره ۱۷: آن دل که زدست من کنون خواهی برد ۱۹
- شماره ۱۸: بر شاخ دل شکسته یک برگم نیست ۲۰
- شماره ۱۹: چون گشت ببت به یک شکر ارزانی ۲۱

- شماره ۲۰: زحرم آید شکرستان بی لب تو ۲۲
- شماره ۲۱: چشمت کہ سبق بہ دلربائی اور است ۲۳
- شماره ۲۲: کس مثل تو در جهان جان ماہ نیافت ۲۴
- شماره ۲۳: من بی سرو سامان تو میخوام زیست ۲۵
- شماره ۲۴: چون کردمہ از مشک یہ مور آورد ۲۶
- شماره ۲۵: زان پستہ کہ شیرینی جان میخیزد ۲۷
- شماره ۲۶: در عشق دلم ہیچ نمیخدا ز او ۲۸
- شماره ۲۷: گفتم: «شکری از دہنت، دکذری ۲۹
- شماره ۲۸: دل، مست بتی عہد شکن دارم من ۳۰

- شماره ۲۹: گفتیم که «چنان شیفه آن دهنم» ۳۱
- شماره ۳۰: گفتیم: «شکریم ده مسلمانی نیست» ۳۲
- شماره ۳۱: گفتیم که «هزار رونق افزون گیری» ۳۳
- شماره ۳۲: گفتیم: «بردی از لب و دندان جانم» ۳۴
- شماره ۳۳: میآید و بر زلف شگن میازدخت ۳۵
- شماره ۳۴: ترکم همه کارم به خلل خواهد کرد ۳۶
- شماره ۳۵: عشقش ز وجودم عدمی میازد ۳۷

شماره ۱: علت که خجل کرد گل رعنا را

از پسته نمود خال مشک آسارا	علت که خجل کرد گل رعنا را
تو برد پسته خط نوشتی مارا	مینخواستم از پسته سبزه شکری

شماره ۲: چون دیده به روی تو نظر بکشاید

از هر مژهای خون جگر بکشاید	چون دیده به روی تو نظر بکشاید
تا پسته به یک تنگ شکر بکشاید	در صد گره ام ز زلف خم در خم تو

شماره ۳: جانم که به لب از لب لعل تو رسید

جانم که به لب از لب لعل تو رسید	دل تحفه به پیش لب لعل تو کشید
خوی خشک نمیکند ز خون چون گل لعل	زان سنبل ترکز لب لعل تو دمید

شماره ۴: زلف تو سرد از دستی دارد

زلف تو سرد از دستی دارد چشم تو همه میل به مستی دارد
آباد نیست که دلتاهی را ماند یک ذره نه نیستی نه هستی دارد

شماره ۵: ای کرده پسند از دو جهان چاره منت

ای کرده پسند از دو جهان چاره منت	حقا که دریغ دارم از خویشنت
چون یخورشید ذره را نتوان دید	بیروی تو در چشم کی آید دہنت

شماره ۶: بنگر که دلم چه گونه مظلوم نمود

بنگر که دلم چه گونه مظلوم نمود	گر زلف تو در وجود معدوم نمود
گر زلف ترا حال پریشانی داشت	از رسته دندان تو منطوم نمود

شماره ۷: لعل تو برات کامرانی دهم

لعل تو برات کامرانی دهم	منشور به عمر جاودانی دهم
بر روی تو صد بار بمردم هر روز	تا لعل تو آب زندگانی دهم

شماره ۸: چون توبه تو گناه خواهد افتاد

چون توبه تو گناه خواهد افتاد بس کس که به تو ز راه خواهد افتاد
ای ماه! به صدقه یک شکر بخش مرا کاین صدقه به جایگاه خواهد افتاد

شماره ۹: زنانکه که مراسوی تو آهنگ افتاد

زنانکه که مراسوی تو آهنگ افتاد	صبر از دل من هزار فرنگ افتاد
هر کز دهن تو یک شکر کرد سوال	تا در نگر است دردمی تنگ افتاد

شماره ۱۰: فرسودن لعل آبدارت بر من

فرسودن لعل آبدارت بر من	بنمودن زلف بیقرار ت بر من
یک بوسه بخوام و صدم عشوه دهی	و آنکه کوی ازین خزار ت بر من

شماره ۱۱: ای جان همه جهان ز کوچه لب تو

ای جان همه جهان ز کوچه لب تو رسته ز شکر برون نبات لب تو

دل در ظلمات زلفت از دست برفت آه از نرسد آب حیات لب تو

شماره ۱۲: دل نیست کز آن ماه برنجد هرگز

دل نیست کز آن ماه برنجد هرگز کانا جاد کس هیچ نصد هرگز
هر کس سخن دهان او میگوید لیکن سخنی درو نکند هرگز

شماره ۱۳: ای ماه به چهره یا گلی یا سمنی

ای ماه به چهره یا گلی یا سمنی وز خوش بوئی شکوفه یا سمنی
شیرین لب و پسته دهن و خوش سخن المه تمه که به دندان منی!

شماره ۱۴: از وعده کز دل به نعمت میافتد

از وعده کز دل به نعمت میافتد وز کز گوئی راست کمت میافتد

جانا! سخن شکسته زان میگوئی کز تنگی جان بر همت میافتد

شماره ۱۵: آنجا که سر زلف تو جهانها سیرد

آنجا که سر زلف تو جهانها سیرد	جانها چون غباری به جهانها سیرد
و آنجا که لب لعل تو جان باز دهد	سرگردانی را آسمانها سیرد

شماره ۱۶: آن خنده خوش اگر چه پیوسته بهست

آن خنده خوش اگر چه پیوسته بهست	امابه هزار و به آهسته بهست
در بند رسته شور انگیزت	کان شوری پسته نیر در بسته بهست

شماره ۱۷: آن دل که زدست من کنون خواهی برد

آن دل که زدست من کنون خواهی برد خونی است که در میان خون خواهی برد
باری چو برون میبری از تن دل من آخر به شکر خنده برون خواهی برد

شماره ۱۸: بر شاخ دل شکسته یک بر کم نیست

بر شاخ دل شکسته یک بر کم نیست کز بی برگی بتر ز صدم کم نیست
بی دانه چگونه برک باشد آخر بی دانه ناله لب تو بر کم نیست

شماره ۱۹: چون کشت ببت به یک شکر ارزانی

از لعل ببت شکر چه میافشانی	چون کشت ببت به یک شکر ارزانی
دل دادم تقد و قلب میستانی	من در عوض یک شکر از پسته تو

شماره ۲۰: زهرم آید شکرستان بی لب تو

زهرم آید شکرستان بی لب تو بکرفت مراد دل از جهان بی لب تو
گفتی که تو زود از لب من سیر شوی بس سیر شدم باز جان بی لب تو

شماره ۲۱: چشمت کہ سبق بہ دلربائی اور است

در خون ریزی کام روائی اور است	چشمت کہ سبق بہ دلربائی اور است
صد جان دہم کہ جان فزائی اور است	کر جان خواہد روائست زیرا کہ لبت

شماره ۲۲: کس مثل تو در جهان جان ماه نیافت

کس مثل تو در جهان جان ماه نیافت ہمتی تو یک دلبر و نخواہ نیافت
جانا! سخن از دہان تنگت گفتن کاری است کہ اندیشہ در اوراہ نیافت

شماره ۲۳: من بی سرو سامان تو میخوامم زیست

من بی سرو سامان تو میخوامم زیست	سرکشه و حیران تو میخوامم زیست
در چاه زنندان تو میخوامم مرد	وز چشمه حیوان تو میخوامم زیست

شماره ۲۴: چون کردم از مشک یہ مور آورد

چون کردم از مشک یہ مور آورد شیرینی خط بر شکرش زور آورد

فریاد مازین دل دیوانه مزاج کز پسته اوبار دگر شور آورد

شماره ۲۵: زان پسته که شیرینی جان میخیزد

زان پسته که شیرینی جان میخیزد شوری است که از شکرستان میخیزد
چون خنده پسته توبس با نمک است این شور ز پسته تو زان میخیزد

شماره ۲۶: در عشق دلم پیچ نمیسجد از او

در عشق دلم پیچ نمیسجد از او	هر دم به غمی دگر، همی رنجد از او
زان تنگ دهان میگویم سخی	تنگ است دهان برون نمیکند از او

شماره ۲۷: گفتم: «شکری از دنت، دگدزی

گفتم: «شکری از دنت، دگدزی	ناکه بیرم تاکه بیام دگری»
گفتا: «دهنی چو چشم سوزن دارم	بیرون نشودز چشم سوزن شکری»

شماره ۲۸: دل، مست بتی عهد شکن دارم من

دل، مست بتی عهد شکن دارم من
کفتم: «شکری» گفت که تعجیل مکن
با او به یکی بوسه سخن دارم من
بشنو سخنی که در دهن دارم من

شماره ۲۹: گفتیم که «چنان شیفته آن دهنم

گفتیم که «چنان شیفته آن دهنم	کز تنگی او تنگدل و مستخم»
گفتاکه «دیان تنگ من روزی تست»	بجان الله چه تنگ روزی که منم!

شماره ۳۰: کفتم: «شکریم ده مسلمانی نیست»

کفتم: «شکریم ده مسلمانی نیست» گفتا: «جان ده که نرخ پنهانی نیست»
یک بوسه به جانیت مرا، کو بخیر آن را که بدین کرانی ارزانی نیست»

شماره ۳۱: کفتم که «هزار رونق افزون گیری

کفتم که «هزار رونق افزون گیری
کرتو کم یک شکر هم اکنون گیری»
گفتا: «شکر از بیم گرفتگی بیرون»
یارب که چگونه جست بیرون گیری

شماره ۳۲: کفتم: «بردی از لب و دندان جانم

کفتم: «بردی از لب و دندان جانم
روی از لب و دندان تو چون کردانم»
گفتا: «لب خویش را به دندان میجا
دور از لب و دندان لب و دندانم!»

شماره ۳۳: میآمد و بر زلف شگن میذاخت

میآمد و بر زلف شگن میذاخت	ناخورده شراب، خویشتن میذاخت
پنهان زر قیبی که همه زهر نمود	از لب شگری به سوی من میذاخت

شماره ۳۴: ترکم همه کارم به خنل خواهد کرد

ترکم همه کارم به خنل خواهد کرد	آورد خطی مکرر عمل خواهد کرد
هر شور که در جهان ز چشم خوش اوست	باشیرینی لبش بدل خواهد کرد

شماره ۳۵: عشق ز وجودم عدمی میسازد

عشق ز وجودم عدمی میسازد	در هر نفسم ماتی میسازد
گاهم بدو چشم میزند بر جان زخم	گاهم به دو لعل مرهمی میسازد